



معلم می‌تواند

عکاس: مصطفی حقگولسان

گفت‌وگو با سهیلا نعیمی، دبیر تاریخ شهرستان تنکابن

سهیلا نعیمی دبیر تاریخ شهرستان تنکابن در سال ۱۳۴۷ در تهران متولد شد. پس از اخذ دیپلم، دوره کارشناسی را در رشته تاریخ ایران دوره اسلامی در دانشگاه فردوسی مشهد خواند. پس از آن در دانشگاه الزهرا کارشناسی ارشد را در همین رشته با کسب معدل اول به پایان برد.

در سال ۱۳۹۰، به دانشگاه خوارزمی رفت و مدرک دکتری خود را در رشته تاریخ با رتبه اول به پایان رساند. او که در سال ۱۳۷۲ به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. اکنون دبیر تاریخ مدارس تنکابن است. علاوه بر این عضو کمیسیون پژوهشی اداره آموزش و پرورش تنکابن و داور مقالات مجله علمی پژوهشی مطالعات فرهنگی است. خانم نعیمی دارای ۱۴ مقاله علمی پژوهشی و نویسنده کتاب: «حکومت سادات آل کیا در گیلان» است. دبیر نمونه شهرستان تنکابن و کسب مقام برتر الگوی تدریس تاریخ استان مازندران نیز در پرونده او دیده می‌شود. با ایشان گفت‌وگویی در زمینه «قدرت تغییر معلم» انجام داده‌ایم که متن گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید:

◀ چه شد که وارد آموزش و پرورش شدید؟

در صدا و سیما هم امکان کار برایم بود ولی احساس کردم بودن با نسل جوان به من خیلی انرژی می‌دهد، و البته انرژی هم می‌گیرد، و این برایم خیلی خوب بود. نکته دیگر این بود که آموزش و پرورش یک وقتی در اختیار خانم‌ها می‌گذارد که به کار خودشان هم برسند؛ و بالاخره اینکه تأثیرگذارترین آدم‌های زندگی ما معلم‌ها هستند.

◀ تأثیر معلمان شما بر شما چگونه بود که سبب شد این‌طور با علاقه‌مندی به سمت معلمی بروید؟

زیباترین خاطره‌ام از سال اول دبستان است. در آن سال معلمی داشتم که بعد از ۱۰ سال، وقتی او را پیدا کردم دستانش را بوسیدم. چون الفبای زندگی را به من یاد داد. البته من خانواده خیلی خوب و فهمیده و روشنی داشتم، اما آن معلم بزرگ‌ترین درس زندگی را به من داد. در آن سال‌ها، روزی در راه مدرسه

سرم به یک بچه گریه گرم شد. وقتی به مدرسه رسیدم معلم پرسید: چرا دیر آمدی؟ ترسیدم راستش را بگویم. گفتم: خانم، چون نامه‌ای به دست پدرم رسید و پدرم همان لحظه افتاد و دستش شکست و به من گفت که جواب نامه را بدهم؛ چون جواب نامه مانند سلام واجب است! معلم گفت: آفرین که به پدرت کمک کردی؛ و اجازه داد بروم سر کلاس. خیلی خوشحال شدم که معلم متوجه نشد. زنگ که خورد پدرم با لباس نظامی



زدن من و راه رفتن من تأثیر می‌گیرد. چطور می‌گوییم که نسل جوان از جای دیگر تأثیر می‌گیرد. چرا منی که به او این همه نزدیک هستم، نتوانم بر او تأثیر بگذارم؟ من حتماً می‌توانم دانش آموزم را تغییر بدهم، به‌شرطی که دغدغه این کار را داشته باشم. به‌شرطی که اگر او مرا انتخاب کرده، دقیقاً بداند چه کسی را انتخاب کرده است.

به یکی از شهرستان‌ها که رفتم، بعد از ۲۳ سال با مسئول منطقه صحبت کردم. اصلاً نگفتم که مدرک دکترا دارم و مقالات خارجی و داخلی نوشته‌ام، سخنرانی‌های بین‌المللی کرده‌ام. هیچ حرفی از سوابق کاری‌ام نزد. فقط گفتم همکار فرهنگی شما هستم. قصدم این بود بررسی کنم که سال‌های آخر را در کجا کار می‌کنم و آن‌ها چقدر می‌توانند مرا در مسیری که حرکت می‌کنم، اگر مرا به سمت جلو هل نمی‌دهند، حداقل با لگد به عقب پرتاب نکنند. رفتم اوضاع منطقه فعلی‌ام را بررسی کنم و متأسف شدم وقتی مسئول منطقه به من گفت: «امانت یعنی چی خانم؟!» این نگاه آن مسئول خیلی آزاردهنده است. این نگاه باید تغییر کند. اگر این نگاه تغییر نکند، تمام کسانی که می‌خواهند تغییر انجام دهند، با در بسته روبرو خواهند شد. وقتی به مسئول منطقه می‌گویم که قبولی‌های نهایی من صددرصد است و او پاسخ می‌دهد که: «مهم نیست» این نگاه بسیار کشنده است. بیست و چهار سال خدمت کرده‌ام. من نمی‌توانستم نگاه او را درک کنم و احساس کردم نباید

تغییر است که خیلی راحت نیست. در بعد کلان ما فرصت‌های زیادی در تاریخ داشته‌ایم که شاید چون نتوانسته‌ایم آن را خوب تشخیص بدهیم، دچار مشکل شده‌ایم.

در زمینه فردی، شخص زمانی می‌تواند تغییر ایجاد کند که خودش را باور داشته باشد. حالا این باور چه‌طور به دست می‌آید؟

مثال می‌زنم؛ اگر چه شاید مثال مناسبی نباشد. در شهر تنکابن، مرکز مرکبات، وقتی باغداری می‌خواهد کارگر انتخاب کند به میدان شهر می‌رود و از میان کارگرانی که جمع شده‌اند تعدادی انتخاب می‌کند که فکر می‌کند توانمندی دارند. او نگاه نمی‌کند که کارگران انتخاب شده از نظر اخلاق و امانت‌داری چگونه‌اند، اگر هم بخواهد نمی‌تواند، ولی به هر حال برای یک روز کار اهمیت ندارد. این وضع اغلب ما مردم است. متأسفانه اصلاً بر ایمان مهم نیست که امانت‌هایمان را دست چه کسانی می‌سپاریم، در حالی که این یک اصل خیلی مهم است. من می‌توانم نگاه بچه‌ها را نسبت به مطالعه و هدف زندگی‌شان عوض کنم. اما آیا می‌توانم بگویم بچه‌ها این کتاب را دور بیندازید و آنچه که من می‌گویم گوش کنید، این دیگر تخریب است. تغییر نیست. من این نوع تغییر را اصلاً قبول ندارم. ولی وقتی نیرویی را انتخاب می‌کنید که بچه‌ها را امانت نمی‌داند، تغییر سخت می‌شود. شما اگر فرزندان را یک روز نزد عمویش بسپارید آیا زنگ نمی‌زنید بپرسید که حالش چطور است؟ آیا اذیت نمی‌کند؟ مدرسه که از این مهم‌تر است. متأسفانه عدم توان تغییر در همین نقطه است. ببینید همکاران فرهنگی ما چقدر به فکر معیشت‌شان هستند. و البته حق هم دارند. اما وقتی به این‌ها از تغییر می‌گوی، برایشان خنده‌دار است. چون تغییر صبر می‌طلبد و مشکلات معیشتی آن‌ها را ناشکیبا کرده است.

من معتقدم که تغییر گام به گام است و گام اولش این است که واقعاً دغدغه ما این باشد که به جایی که آمده‌ایم تأثیرگذار باشیم. دانش‌آموزی که مرا می‌بیند، از کلام من، امید من، حرف

جلو در کلاس بود، بدون اینکه دستش شکسته باشد! معلم فهمید، اما اصلاً به روی من نیارود. از همان سال‌ها تلاش کردم که دیگر دروغ نگویم. این اولین تأثیر معلم بر من بود.

آیا توانمندی‌هایتان را حاصل تغییر می‌دانید؟

معتقدم خداوند قدرت خیلی زیادی به هر انسانی داده برای اینکه واقعاً بتواند خودش را تغییر دهد. پس این توان در ما هست، به‌شرطی که آن را باور کنیم. من فکر می‌کنم غیر از تغییر مکانی، که در زندگی‌ام زیاد بوده، تغییرات روحی خیلی زیادی را هم پشت سر گذاشته‌ام.

از چگونگی این تغییرات بگویید.

من به علت شغل نظامی پدرم تغییرات مکانی زیاد داشتم. دوره دبستان را در اهواز شروع کردم. دوره راهنمایی را در اصفهان گذراندم. دوره دبیرستان را در نوشهر بودم. دوره کارشناسی را در مشهد به سرآوردم و بالاخره دوره فوق لیسانس را در تهران؛ بعد از ازدواج هم به تنکابن آمدم.

اما غیر از این تغییرات مکانی، تغییرات درونی زیادی داشتم. من، بدون اینکه بخواهم، در مسیر حوادثی قرار گرفتم که چون نمی‌توانستم شرایط را تغییر دهم مجبور می‌شدم خودم را تغییر بدهم؛ چون احساس می‌کردم می‌توانم و این قابلیت را دارم. به‌خصوص که در سن و سال الان نبودم. تغییر مکان و رفتن به محیط جدید تا پذیرفتن مسئولیت یک زندگی که باید از بچه‌های کوچک نیز مراقبت می‌کردم؛ چرا که من در سن ۲۱ یا ۲۲ سالگی پدر و مادرم را از دست دادم و مجبور شدم از برادرهای کوچک‌ترم سرپرستی کنم. در آنجا بود که متوجه شدم آدم چه‌قدر توانمند است و اگر بخواهد می‌تواند خودش را با شرایط محیط هماهنگ کند.

به‌نظر شما این باور چطور در آدم شکل می‌گیرد؟

من خیلی به این موضوع فکر می‌کنم. تغییر پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد و پویایی فرد را می‌طلبد، ولی نکته‌ای که برای من بغرنج شده و مدتی است به آن فکر می‌کنم، «تشخیص صحیح جهت

من معتقدم که تغییر گام به گام است و گام اولش این است که واقعاً دغدغه ما این باشد که به جایی که آمده‌ایم تأثیرگذار باشیم



الگوهای موفق را بگیریم. چه اشکالی دارد که از الگوهای موفق سایر کشورهای دنیا استفاده کنیم؟

زمان‌های مختلف نشان می‌دهد و از این طریق راه را برای خوانندگان تاریخ نشان می‌دهد. بدون اینکه بگوید کدامشان خوبند و کدامشان بد هستند. تاریخ همه‌چیز را شفاف بیان می‌کند و فرد را آماده می‌کند تا حس وطن‌دوستی‌اش را تقویت کند. ما در حوزه آموزش تاریخ نقص‌هایی هم داریم. یکی از این نواقص، دیدن تاریخ از بُعد سیاسی است که در بیشتر اوقات اتفاق می‌افتد، درس تاریخ کسل‌کننده می‌شود. یک حکومت می‌آید، سقوط می‌کند و می‌رود و پس از آن حکومت دیگر ظاهر می‌شود، آن هم سقوط می‌کند و جایش را به حکومت دیگری می‌دهد و همین روند خسته‌کننده در درس تاریخ ادامه پیدا می‌کند. درس تاریخ نباید این‌گونه بیان شود. تغییراتش نباید به این منوال مطرح گردد. نباید یک‌دفعه‌ای و بدون مطالعه باشد. ما مینا را بر تغییر قرار داده‌ایم و مدام می‌گوییم خودمان را تغییر بدهیم. الگوی مصرفمان را درست کنیم خودمان را تغییر بدهیم. نگاهمان را عوض کنیم. در درس‌ها کدامیک از این موارد، بیشتر می‌تواند تأثیرگذار باشد. همه سر جای خودشان، ولی تاریخ هویت می‌دهد.

❖ برای من این موضوع مهم است که خانم نعیمی چطور نگاه بچه‌های ریاضی و تجربی را تغییر می‌دهد که به درس تاریخ فقط به‌عنوان یک درس نمره‌آور، نگاه می‌کنند. چطور آن‌ها را به درس تاریخ علاقه‌مند می‌کند؟ شگردهای شما برای ایجاد این تغییر چیست؟

نسل جوان ما نسل کنجکاو است. شاید اینان ارتباطاتی داشته باشند، کتاب بخوانند، روزنامه بخوانند، مطالب غیر از رسانه‌های ما به گوش آن‌ها رسانده شود، تاریخ شفاهی داریم که شامل پدربزرگان می‌شود و آن‌ها برایشان تاریخ را تعریف می‌کنند. شاید این با آنچه که در کتاب‌ها ببینند هماهنگ نباشد.

اولین مهارت من این است که به بچه‌ها می‌گویم، تمام این موارد را کنار بگذارند، ما می‌خواهیم تاریخ بخوانیم. تاریخی که نگاه به گذشته است برای اینکه تو بتوانی جلویات را بهتر ببینی. گاهی بچه‌ها می‌گویند درباره مسائل روز صحبت کنید.

گذاشتم و ماجرا حل شد. بدین گونه که از حساسیت‌های موجود به وسیله جشن ورود به اسلام کم کردم. با این کار تغییر ایجاد کردم، چون می‌خواستم راه خودم را بروم. اگر ما قدردان گذشتگانمان باشیم، حتماً آیندگان نیز از ما قدردانی می‌کنند. اصلاً مهم نیست که ما حتماً باشیم یا نباشیم. قدردانی را به دانش‌آموزان خودم یاد دادم. برای ایجاد این تغییر و آموختن پیام آن لازم بود در مقابل حساسیت‌های بسیاری بایستم. هزینه‌ای که عرض می‌کنم، همین ایستادگی‌هاست.

❖ آیا شما بین تغییر و تحول فرق قائل هستید؟

بله. به نظر من تحول بعد از تغییر ایجاد می‌شود و تحول خوب با تغییر خوب شروع می‌شود.

❖ ارزیابی شما از روند تغییر کتاب‌های درسی چیست؟ چه چالش‌هایی را برای شما ایجاد کرده است؟

درس ما، یک درس حساسی است. نه به خاطر مسائل سیاسی بلکه به خاطر اینکه می‌تواند تأثیرگذار باشد. به خاطر تأثیری که دارد، کمی حساس است.

در چین کتاب‌های درسی متعددی وجود دارد؛ مثلاً ده فیزیک و ده ریاضی دارند. ولی تاریخ را خود دولت بر عهده دارد. مثلاً من معلم ریاضی می‌توانم در همان استانی که هستم از بین ۸-۶ کتاب، یکی را برای تدریس انتخاب کنم ولی درس تاریخ را نه. به خاطر تأثیری که تاریخ دارد، مدرس آن حتماً باید در آن رشته تحصیل کرده باشد و تدریس آن هم باید زیر نظر دولت باشد. اگر می‌خواهیم الگو بگیریم، به قول پیامبر(ص) که فرمودند: «دانش را از هر کس که آن را برایت آورد، بگیر، و یا دانش را بگیر، اگر چه کافر باشد گوینده دانش». الگوهای موفق را بگیریم. چه اشکالی دارد که از الگوهای موفق سایر کشورهای دنیا استفاده کنیم؟ با این تغییرات سلیقه‌ای آموزش ما به جایی نمی‌رسد. درس تاریخ هر فرد را برای فردا مسئولیت‌پذیر می‌کند، فرقی ندارد دکتر، مهندس یا بنا باشد. تاریخ به هر فرد یک صراط نشان می‌دهد. تاریخ نتیجه عملکرد هر گروه از انسان‌ها را در

وقتم را برای او بگذارم. باید به کلاس خودم برگردم تا همان جامعه کوچکی را که در اختیار دارم تغییر بدهم. اگر بتوانم نگاه صدنفر دانش‌آموزانم را تغییر بدهم، خوشحالم که این صد نفر که فردا لیسانس یا فوق‌لیسانس خواهند گرفت و مثلاً دکتر و پرستار خواهند شد، حداقل می‌دانند با مریض چگونه برخورد کنند.

❖ حس می‌کنم شما کانون تغییر را در کلاس می‌بینید. به نظر شما آیا کلاس درس جایی است که می‌تواند بر کل جامعه تأثیرگذار باشد، هر چند ساختارها، ساختارهای مشکل‌دار باشند؟

این پوششی را که من برای خودم انتخاب کردم، بدون اینکه الان در کلاس درس باشم، به معنای آن است که در حال ایجاد تغییر نگرش هستم. یک معلم باید، این مهارت را داشته باشد که الزاماً فکر نکند در کلاس نشسته است.

همواره به دنبال آن هستم که یک رشته تغییرات انجام دهم. برای ایجاد تغییر باید ایستادگی و مقابله کرد. به عنوان معلم تاریخ، وقتی در شهر خودم جشن ملی شدن صنعت نفت را می‌گرفتند. از خودم می‌پرسیدم: چرا جشن ملی شدن صنعت نفت می‌گیرند؟! و دلیل آن را برای خودم این‌گونه معنا می‌کردم که این جشن ملی است و به احترام آن، بچه‌ها باید یاد بگیرند برای هر حرکت ملی، از آدم‌هایی که به وجود آورنده آن حرکت بوده‌اند و اکنون در جمع ما نیستند قدردانی کنند. گاهی مقابله‌ها زیاد می‌شود و من کار دیگری انجام می‌دهم. مثلاً در پایان مبحث ساسانیان، جشن ورود به اسلام را



مهر روبانی

بهاره میرزاپور

دبیر مطالعات اجتماعی منطقه ۴ تهران

شنبه چهارم مهرماه ۹۴، ساعت ۷/۳۰ دقیقه صبح، اولین روز رسمی یادگیری من در مدرسه دوست داشتم شرایطی را فراهم کنم که تا آخر سال کلاس درس مان کلاس یادگیری باشد.

برای رسیدن به این هدف، به طرح درس‌هایی فکر کرده بودم که به علاقه‌مندی‌های دانش‌آموزان مربوط است و شوق به یادگیری را در آن‌ها افزایش می‌دهد.

پس از سلام و احوال‌پرسی، از درون کیفم یک رول روبان پارچه‌ای به رنگ آبی آسمانی درآوردم و از بچه‌ها خواستم از جای خود برخیزند و یک دایره بزرگ را تشکیل دهند. سپس به آن‌ها گفتم هر کدام از ما خودش را معرفی می‌کند و خاطره‌ای از خودش را، که دوست دارد با جمع به اشتراک بگذارد، تعریف می‌کند. سپس با این روبان یک گره به دور دستش می‌زند و روبان را به دوست دیگری می‌دهد.

آشنایی و یادگیری، با خنده و شادی و خاطره شروع شد و در آخر همگی در شبکه‌ای از روبان پارچه‌ای به یکدیگر متصل شدیم.

پس از پایان فعالیت، با بچه‌ها درباره احساسی که حین بازی داشتند گفت‌وگو کردیم؛ تعدادی از پاسخ‌ها این بود که در حین بازی دست‌هایمان را زیاد تکان نمی‌دادیم تا به دست دیگران فشار وارد نشود.

از آن‌ها تشکر کردم و گفتم بچه‌ها! اثر حرکت دادن این بندها روی دیگران مانند اثر کارهای مختلف ما بر آن‌هاست که می‌تواند خوشحال یا ناراحت‌شان کند؛ حواس‌مان باشد این بندها تا آخر سال بین ما وجود دارد، فقط با چشم دیده نمی‌شود، خوب است متوجه آن‌ها باشیم و هوای همدیگر را داشته باشیم.

به آن‌ها می‌گویم کتاب را جلوی‌شان بگیرند و صفحه فلان را بخوانند. صفحه مدنظر را برایم می‌خوانند. می‌پرسم آیا همه شما می‌توانید این صفحه را بخوانید؟ می‌گویند: بله. بعد می‌خواهم که کتاب را به صورت‌شان بچسبانند و بخوانند. می‌گویند: نمی‌توانیم بخوانیم.

از آن‌ها می‌خواهم کتاب را ته کلاس بگیرند و سعی کنند بخوانند. باز هم می‌گویند نمی‌توانند آن را بخوانند. به آن‌ها می‌گویم تاریخ همین است. تاریخ باید در فاصله‌ای از زمانی باشد که تو بتوانی آن را ببینی. تاریخ درس جالبی است. هر چقدر به عقب بیشتر دور خیز برداری، بهتر می‌توانی به سمت جلو پیری. تو باید جامع‌ها را بشناسی. اگر می‌خواهی طراح دوخت لباس بشوی، باید بدانی جامع‌ها، فردا از چه رنگی خوشش می‌آید. از چه نقش و طرحی خوشش می‌آید یا اگر می‌خواهی دکتر بشوی باید بدانی کلید صحبت با مردمی که می‌خواهی برای آن‌ها کار کنی چیست؟ مسئله دیگری که فکر می‌کنم در کار من امری مثبت باشد این است که از دانش‌آموزان می‌خواهم حول یک حادثه بگردند تا زوایایش را بهتر ببینند. می‌گویند در کتاب ما این‌گونه آمده است. می‌گویم شاید برای مؤلف کتاب امکان نداشته بیشتر شرح دهد ولی شما اجازه بدهید ما دور این حادثه سفر کنیم. وقتی برای آن حادثه نظرات مختلف را برایشان مطرح می‌کنم، آن موقع دانش‌آموزان به من اطمینان می‌کنند و احساس نمی‌کنند که من فقط منعکس‌کننده نظرات کتاب هستم. من می‌خواهم دانش‌آموزان لذت ببرند. من وظیفه دیگری هم دارم؛ اینکه تدریس کتاب را به اتمام برسانیم و از دانش‌آموزان امتحان بگیریم که خردترین و پایین‌ترین کار یک معلم است.

اما اگر بتوانم روی دانش‌آموزم تغییر ایجاد کنم، وظیفه بالاتر را انجام دادم.

❖ چه توصیه‌ای برای کسانی که می‌خواهند معلم بشوند، دارید؟

سواي آن علاقه، اگر بچه‌ها واقعاً می‌خواهند کشورمان تغییر خوبی داشته باشد، نزدیک‌ترین راهش این است که معلمی را انتخاب کنند. آن قدر که معلم به بچه‌ها نزدیک است و بچه‌ها به معلم اطمینان می‌کنند، نمی‌توان در فضایی دیگر در جامعه پیدا کرد. سختی‌های شغل معلمی خیلی زیاد است. گاهی اوقات با چیزهایی مواجه می‌شوید که ناراحتان می‌کند و چون نمی‌توانید آن را تغییر بدهید، بیشتر اذیت می‌شوید.

اگر کسی باشد که دلش می‌سوزد و این توانمندی‌ها را دارد و در خودش می‌بیند که می‌تواند دغدغه‌های خودش را منتقل کند و سهمی در تغییر کشور داشته باشد، بهترین راهش انتخاب شغل معلمی است.